

تأثیر رابطه ساختار- کارگزار بر دوقطبی شدن جامعه در انقلاب اسلامی ایران

ابراهیم برزگر^۱

سمیه حمیدی^۲

چکیده

انقلاب اسلامی ایران به مثابه یک دگرگونی بنیادین در حکم نقطه عطفی تاریخی قلمداد می شود. نقطه ثقل شکل گیری انقلاب را می توان دوقطبی شدن جامعه در سالهای پایانی حکومت پهلوی دانست؛ به گونه ای که تمامی مردم ایران از هر گروه، قومیت و طبقه ای به صورت متحد در برابر رژیم شاهنشاهی ایستادند. مسأله اصلی مقاله حاضر، بررسی میزان تأثیر رابطه ساختار- کارگزار بر دوقطبی شدن فضای جامعه در آستانه انقلاب اسلامی است. فرضیه این مقاله آن است که فعال شدن شکافهای اجتماعی تنها منجر به پدید آمدن یک جامعه مدنی گسیخته شد که صرفاً پتانسیل اعتراض های خرد، پراکنده و کوتاه مدت را داشت. عامل اصلی دوقطبی شدن فضای جامعه را نقش عاملیت کارگزار باید دانست. آنچه عامل همگرایی و اجماع همه نیروها و طبقات اجتماعی به عنوان انقلابیون معترض برای تغییر رژیم شد، رهبری امام خمینی و طرح ایدئولوژی تشیع توسط ایشان بود.

کلیدواژه ها: انقلاب اسلامی ایران، شکافهای اجتماعی، دوقطبی شدن، ایدئولوژی تشیع.

مقدمه

شرایط و اوضاع و احوال جامعه‌ای که مستعد انقلاب است، از جمله مسائلی است که در مطالعه یک انقلاب باید مورد توجه قرار گیرد. انقلاب به صورت ایده‌آل، در مکان و زمانی امکان موفقیت دارد که شرایط دوقطبی بر جامعه حکمفرما باشد؛ شرایطی که در آن، گروه‌های اجتماعی از سیستم سیاسی حاکم، جدا شده باشند و در مقابل آن ایستادگی کنند. چنین جامعه‌ای با دوگانگی قدرت مواجه می‌گردد؛ ابتدا، مشروعیت و حقانیت قدرت سیاسی به چالش کشیده می‌شود؛ آنگاه قدرت سیاسی در پی ناامیدی مردم از سیستم، به تدریج ناتوان می‌شود، سپس نیروهای اجتماعی که اطمینان کافی به قدرت خود پیدا می‌کنند، از سیستم سیاسی روی‌گردان شده و در مقابل آن قرار می‌گیرند.

عوامل متعددی می‌تواند چنین شرایطی را ایجاد کند؛ اما در یک دسته بندی کلی، می‌توان به وجود نارضایتی، ظهور ایدئولوژی جایگزین، روحیه انقلابی و سرانجام، رهبری در انقلاب اشاره کرد. کرین بریتون نارضایتی عمیق را اولین عامل مهم وقوع هر انقلاب می‌داند که زمینه ظهور و گسترش سایر عوامل و شرایط را نیز فراهم می‌کند (بریتون، ۱۳۷۰: ۳۲). هرچند نارضایتی عامل شکل‌گیری اولین اعتراضات می‌باشد، اما تجمع نارضایتی‌ها همواره منجر به وقوع یک انقلاب نمی‌شود؛ چرا که گهگاه به علت وجود منافع متعارض به جای آنکه توجه جامعه به سمت مبارزه با نظام سیاسی معطوف شود، تعارض و برخورد میان گروه‌های سیاسی در عرصه اجتماعی را فراهم می‌آورد که این خود می‌تواند فرصت سرکوب و ایجاد تفرقه در بین گروه‌های اجتماعی را برای رژیم فراهم آورد. تجمع نارضایتی‌ها زمانی راه را برای وقوع انقلاب هموار می‌سازد که فضای دوقطبی در جامعه حکمفرما شود. فضایی که در آن در یک سو، انقلابیون خسته از رژیم و در سوی دیگر، حکومتی که با چنگ و دندان خواستار بقای خود باشد، قرار داشته باشند.

در این میان، علت دوقطبی شدن جامعه حائز اهمیت است. هرچه این علت میان گروه‌های بیشتری رسوخ کند، همگرایی و وحدت شمار بیشتری از افراد و گروه‌های اجتماعی را فراهم می‌نماید. علت این امر در انقلاب اسلامی از زوایای متنوعی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. برخی صاحب‌نظران تحولات ساختاری و تراکم شکافهای اجتماعی را عامل دوقطبی شدن

جامعه ایران دانسته‌اند. هدف اساسی این مقاله بازخوانی مجدد این گزاره و بررسی میزان تأثیر آن در وقوع انقلاب اسلامی می‌باشد. بدین منظور، در ابتدا ضمن ارائه تعریفی از شکافهای اجتماعی به ارائه چارچوب نظری پژوهش می‌پردازیم. در ادامه، به بررسی نحوه فعال شدن شکافهای اجتماعی در سالهای پایانی حکومت پهلوی پرداخته و در نهایت تأثیر عامل کارگزار(امام خمینی) را در وقوع انقلاب اسلامی نشان خواهیم داد.

۱- پیشینه موضوع

تبيين يك انقلاب یکی از دشوارترین مسائل دانش سیاسی است؛ زیرا پدیده انقلاب مانند کل جامعه پدیده‌ای پیچیده و دارای ابعاد گوناگون است (بشیریه، ۱۳۸۳: ۱۹۸). اما باید توجه داشت که علل و زمینه‌های تحولات اجتماعی از جمله انقلاب‌ها، باید در دوره‌های زمانی مختلف بازخوانی شوند تا در گذر تحولات اجتماعی و تغییر نسل‌ها فراموش نگردند. از سوی دیگر، توجه به علل و زمینه‌های رویداد انقلاب از عناصر مهم در تداوم آرمان‌های انقلاب است.

پرسش‌های مربوط به پدیده انقلاب از نگاه پژوهشگران هریک به گونه‌ای خاص پاسخ داده شده‌اند. برخی آن را به چیستی انقلاب، چرایی رخداد، چگونگی وقوع، آثار و بازتاب‌ها تقسیم می‌کنند (ملکوتیان، ۱۳۸۵). گروهی فهم یک انقلاب را در گرو طرح چهار پرسش فلسفی (مربوط به ماده، صورت، فاعل و غایت) و ارائه پاسخ‌های عقلی، تجربی و نقلی می‌دانند (حشمت زاده، ۱۳۷۸: ۳۶). برخی دیگر مراحل شکل‌گیری انقلاب را در سه مرحله تجزیه و تحلیل می‌کنند: ۱- شرایط و اوضاع و احوال اجتماعی که برای شکل‌گیری و تحقق یک انقلاب مساعد است. ۲- عواملی که سبب پیروزی یک انقلاب می‌شود. ۳- عواملی که تداوم یا شکست انقلاب را به دنبال خواهد داشت (محمدی، ۱۳۸۴: ۳۲).

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تبیین این حرکت بزرگ از زوایای مختلف و با رویکردهای گوناگون، مورد توجه تحلیل‌گران داخلی و خارجی قرار گرفته است. در مورد علل وقوع انقلاب اسلامی به طور خاص نظریه‌ها و تحلیل‌های متفاوتی وجود دارد (ملکوتیان، ۱۳۸۷: ۸). در این بخش، برخی نظرات مربوط به علل و عوامل انقلاب اسلامی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

تحلیل‌گران رهیافت اقتصادی بر اهمیت عوامل اقتصادی در وقوع انقلاب اسلامی تأکید می‌کنند. برای مثال، کاتوزیان با بررسی شرایط ایران ترکیبی از استبداد نفتی (مافیای نفتی) و شبه تجدد را به عنوان علل انقلاب معرفی می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۸۴-۹۰). در رهیافت روان‌شناسانه، استبداد شدید فردی و روان‌شناسی شخصیت شاه مهم‌ترین علت انقلاب بیان می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۷۵: ۲۷-۳۲) برای مثال، زونیس معتقد است که انقلاب ایران، امری اجتناب‌ناپذیر نبود، ولی ویژگی‌های شخصیتی شاه که حاصل تربیت دوران کودکی او بود، باعث شد تا در تصمیم‌گیری‌های خود مردد باشد و به طور مؤثر عمل نکند (زونیس، ۱۳۷۲: ۱۱۰-۱۱۵). افرادی نظیر آبراهامیان، چارلز تیلی و جرالدر گرین با اشاره به اوضاع و احوال سیاسی بر رهیافت سیاسی تأکید دارند. گرین با استفاده از نظریه‌های توسعه نامتوازن و بسیج منابع زمینه اصلی انقلاب را بحران مشارکت در جامعه ایران می‌داند (گلدستون، ۱۳۸۵: ۴۹).

اما از منظری دیگر، به طور کلی نظریه‌های انقلاب را می‌توان به دو دسته کلی ساختار و کارگزار تقسیم بندی کرد. نظریه‌های کارگزاری انقلاب را در حکم بازی بازیگرانی که در صحنه حاضرند و انقلاب را می‌سازند، تلقی می‌کنند و نقش و اراده کارگزاران و فاعل مختار را در ساختن انقلاب، اساسی و تعیین کننده می‌دانند. نظریه دوم، نظریه ساختاری، انقلاب را جدای از خواست و اراده بازیگران در صحنه و یک فرایند ضروری و گریزناپذیر می‌پندارد. اما به نظریه کارگزاری در تبیین انقلاب به جز موارد معدودی (سمتی، ۱۳۷۵: ۶۰-۶۶) کمتر پرداخته شده و بیشتر نظریه‌های کلانی که در مورد علل وقوع انقلاب به بحث پرداخته‌اند از جمله نظریه‌های ساختاری محسوب می‌شوند. هر چهار نظریه عمومی در مورد انقلاب، یعنی نظریه‌های مارکسیستی، نظام‌ها، نوسازی، ساختاری (نظریه اسکاچپول) تأکید دارند که ناتوانی دولت در برآورده ساختن انتظارات توده‌ها یا انجام کارویژه‌های مهم اقتصادی یا اجتماعی، به کاهش مشروعیت حکومت و تضعیف قدرت قهری آن منجر می‌شود و این امر احتمال انقلاب را افزایش می‌دهد (دفرنزو، ۱۳۷۹: ۳۷). نظریه فوران نیز در مورد انقلاب در پی تبیین چرایی انقلاب در چارچوب نظریه ساختاری والرش‌تاین است و به نقش توسعه وابسته و فشارهای نظام جهانی در انقلاب اسلامی می‌پردازد (فوران، ۱۳۷۷: ۷۲ و ۶۰-۶۶).

دقت در این تحلیل ها و تحلیل های دیگر که مجال بیان آن ها وجود ندارد، نشان می دهد که هر کدام از آن ها علل وقوع انقلاب را به صورت تک بعدی می بینند و توجهی به منظومه علل وقوع انقلاب اسلامی ندارند. نظرات آنان نشان می دهد که به درستی تأثیر ایدئولوژی و نقش رهبری را که برگرفته از تعالیم ناب اسلامی است، در نظر نگرفته اند. مسأله اساسی در تبیین انقلاب ایران توجه به تفاوت عمیق این انقلاب با سایر حرکت های انقلابی جهان است. چرا که اصل اساسی در آن بر مبنای روحیه شهادت و ایثار بود. ویژگی بنیادی دیگر آن، حرکت توده مردم و حضور تمامی جامعه برای پیروزی آن و عدم تأثیر حزب یا نحلّه خاصی در شکل گیری آن بود. این انقلاب، عرف نظام بین الملل را برهم زد و پس لرزه های آن تا کاخ ریاست جمهوری امریکا به عنوان ابرقدرت بزرگ پیش رفت و بالاخره تأثیرات زیادی بر نهضت های آزادیبخش جهان اعم از مسلمان و غیر مسلمان بر جای گذاشت (محمدی، ۱۳۸۴: ۱۵-۱۸).

بنابراین، از آنجا که دیدگاه های ساختاری و کارگزاری هر دو تقلیل گرا هستند و انقلاب را به ساختار یا کارگزار فرو می کاهند؛ در مقاله حاضر اعتقاد بر این است که در تبیین انقلاب اسلامی باید بر هر دو دیدگاه تأکید نمود. اما تقدم و تأخر هر کدام را در نظر داشت. به این صورت که دیدگاه ساختاری توانایی تبیین شرایط بالقوه و زمینه ساز انقلاب را دارد و دیدگاه کارگزاری قابلیت تبیین شرایط بالفعل و عامل اصلی اثرگذار بر رخداد انقلاب را داراست. لذا با ارائه دیدگاهی تلفیقی ابتدا از زاویه دیدگاه ساختاری بستر و ساختار اجتماعی (شکاف های اجتماعی) فعال در آستانه انقلاب را بررسی می کنیم؛ آنگاه به تأثیر کارگزار به عنوان عامل اصلی در پیروزی انقلاب می پردازیم. چرا که در تبیین انقلاب ایران تمامی علل اقتصادی، سیاسی، و ... که دیدگاه ساختارگرا مطرح می نماید، تنها گویای بستر شروع اعتراضات در جنبش هستند. این علل شروط بالقوه شکل گیری انقلاب اسلامی بودند و تنها تحول فرهنگی جامعه به سمت ایدئولوژی اسلامی و نقش پررنگ کارگزار انقلاب یعنی امام خمینی (ره) به عنوان عنصر بیدارکننده و راهنمای حرکت توده ها شرط بالفعل رخداد انقلاب اسلامی بود. برای اثبات این مدعا ابتدا فعال و متراکم شدن شکاف های اجتماعی در عصر پهلوی و تغییرات ساختاری را

بررسی می‌کنیم؛ سپس میزان تأثیر ساختار(شکافهای اجتماعی) و کارگزار(امام خمینی(ره)) را بر قطبی شدن جامعه مورد سنجش قرار می‌دهیم.

۲- چارچوب نظری

تعریف واحدی درباره شکاف های اجتماعی وجود ندارد. اصل و نسب فکری این مفهوم با توجه به زمینه های جامعه شناختی آن به جامعه شناسی کلاسیک باز می گردد و گاهی اوقات نیز به جای آن از اصطلاحات تضاد اجتماعی و یا تعارض اجتماعی استفاده می شود. در اینجا باید توجه داشت که هرچند این مفاهیم همگی ناظر بر مقوله «تقابل در جامعه» است، اما اشاره به چند نکته به روشن شدن تعریف شکاف اجتماعی کمک خواهد کرد. نخست، تقابل اجتماعی می تواند هم نموده های خشونت آمیز مانند شورش و انقلاب را در بر بگیرد و هم نموده های مسالمت آمیز مانند رقابت های حزبی. دوم: تقابل اجتماعی می تواند گذرا و مقطعی یا پایدار و ماندگار باشد. سوم: تقابل اجتماعی می تواند ساختاری باشد، یعنی موجب گسست، صف آرایی و گروه بندی در ساختار جامعه شود و نوعی عدم تعادل و توازن در بافت جامعه را موجب شود(نوریس، ۱۳۸۸: ۲۱). با توجه به تعریف پیش گفته، شکاف های اجتماعی ناظر بر آن دسته از تقابلهایی است که ساختاری بوده و موجب گسست، صف آرایی و گروه بندی در ساخت جامعه می شود.

بنابراین، شکاف های اجتماعی، به معیارها و مرزهایی دلالت دارند که گروه های اجتماعی را از یکدیگر جدا می سازند و یا در تقابل با یکدیگر قرار می دهند. این مرزبندی میان گروه های اجتماعی باعث جدایی آنها از یکدیگر می شود و بروز اختلاف های اساسی در مورد مسائل اصلی جامعه در میان آنها نوعی قطبی شدن فضای جامعه را به همراه دارد؛ به گونه ای که امکان هر نوع مصالحه میان آنها را کاهش می دهد(افتخاری، ۱۳۸۰: ۸۶-۸۷). به عبارت دیگر، شکاف های اجتماعی بیانگر خطوط تمایز و تعارضی است که بر سر هنجارها و ایستارهای اجتماعی، سوبه ها و کارکردهای اجتماعی و فرهنگی، گروه های مختلف را رویاروی هم قرار می دهد(Manza & Brooks, 1999: 32). فعال شدن شکاف های اجتماعی قابلیت مرزبندی میان گروه های اجتماعی و چندقطبی شدن جامعه را دارد و عرصه را برای طرح

اعتراضات و یا رویارویی گروهها فراهم می سازد. بنابراین، تنها منجر به واسازی و انشقاق میان گروه های اجتماعی در جامعه می شود و توانایی ایجاد همگرایی و اجماع در جامعه را ندارد.

مسأله شکافهای اجتماعی مورد تأملات نظری فراوانی قرار گرفته است. دست کم می توان میان دو نوع شکاف حداقلی و حداکثری تمایز قائل شد. شکاف حداکثری حضور همزمان سه سطح متفاوت یعنی سطوح ساخت اجتماعی، ساخت آگاهی و ساخت سیاسی را در برمی گیرد (بشیریه و قاضیان، ۱۳۸۰: ۶۸). از دیدگاه و اعتباری دیگر می توان شکاف های اجتماعی را به گونه زیر طبقه بندی کرد: از نظر شیوه صورت بندی، شکاف های اجتماعی ممکن است یکدیگر را تقویت کنند و یا بر روی هم بار شوند که به صورت بندی مترکم شناخته می شوند. شکاف ها ممکن است یکدیگر را تضعیف کنند که در این صورت، شکاف های متقاطع نامیده می شوند. هیچ جامعه ای را نمی توان یافت که فاقد شکافهای اجتماعی باشد؛ اما شکافهای اجتماعی زمانی بر عرصه جامعه تأثیرگذار می شوند که از حالت خفته و غیرفعال به حالت فعال تبدیل شوند (بشیریه، ۱۳۸۱: ۹۹).

باید توجه داشت که شکافهای یک جامعه بیانگر منافع، خواستها و جهت گیری های ناسازگار میان بخش های یک جامعه است. هرچه تعداد این شکافها افزایش یابد، به همان نسبت امکان یافتن وجوه اشتراک میان گروه های مختلف در جامعه کمتر می شود. این امر امکان مذاکره و مصالحه را کاهش و احتمال روی آوردن گروه های رقیب به خصومت و درگیری را افزایش می دهد. در نهایت، هرچه تعداد شکافهای بیشتری در یک بازده زمانی مشخص فعال شوند، سبب بالارفتن سطح واگرایی و افزایش پتانسیل اعتراض در جامعه می شوند. مطابق با مطالب پیش گفته، شکاف های اجتماعی در سه سطح قابل شناسایی می باشند:

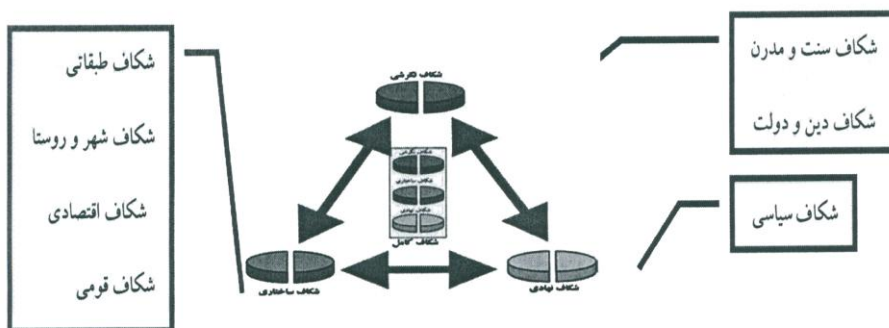
الف- ساخت آگاهی (نگرشی): که به تفاوت در نگرش، ارزش، ایدئولوژی، هویت و هنجار مربوط می شود. در این سطح، اعضای گروه ها خود را در ستیز با دیگران تعریف می کنند و هر کدام بر ارزش ها و ایدئولوژی خود در جامعه تأکید دارند.

الف- ساخت اجتماعی (ساختاری): که به تفاوت های قومی، دینی، طبقاتی و زبانی معین اشاره دارد و منجر به بروز گروه بندی هایی در جامعه می شود.

ج- ساخت سیاسی(نهادی): این سطح از دو سطح دیگر تأثیرپذیرتر بوده و احزاب سیاسی معرف آن به شمار می‌آیند.

با توجه به دسته بندی فوق از شکافهای اجتماعی اگر هر سه دسته از شکافها به طور همزمان فعال و کامل فعال شوند اختلاف میان گروه ها تأثیر حداکثری بر سیستم سیاسی خواهد گذاشت که در این صورت، جامعه چندقطبی شده و انسجام خود را از دست خواهد داد(Krause,2007: 538-56).

در مجموع، شکاف های جامعه پهلوی را می توان به سه دسته ساخت نگرشی (شکاف سنت و مدرن، شکاف دین و دولت)، ساخت اجتماعی (شکاف طبقاتی، شکاف شهر و روستا، شکاف میان اقتصاد سنتی و مدرن، شکاف قومی) و ساخت نهادی (شکاف سیاسی) تقسیم بندی نمود. نمودار زیر تراکم شکافهای اجتماعی در آستانه انقلاب را نشان می دهد.



۳- عامل ساختار: تراکم شکافهای اجتماعی در آستانه انقلاب

۳-۱- ساخت نگرشی

۳-۱-۱- شکاف سنت و مدرن

شکاف سنت و مدرن، از ویژگی های جوامع در حال گذار می باشد. این شکاف اجتماعی، ناشی از دوپارگی جوامع میان تجدد و سنت گرایی است و منجر به دوگانگی فرهنگی در جامعه می شود. از این رو، منازعات و کشمکش های دو نیمه جامعه که نشأت گرفته از نحوه نگرش آنها به جامعه می باشد، شدیداً زندگی سیاسی را تحت تأثیر قرار می دهد.

در عصر پهلوی دوم، نوسازی پرشتاب همراه با صنعتی کردن نسبی اقتصاد، گسترش سرسام آور شهرنشینی و تحركات جدی جمعیتی قویاً به یکپارچگی فرهنگی جامعه لطمه زد و

تمایزات و تعارضات فرهنگی چشمگیری را باعث شد. صرف درآمدهای ناشی از نفت به صورت واردات کالاهاى مصرفی غرب، به تدریج فرهنگ جدیدی را در ارکان کشور تزریق می کرد که از فرهنگ اومانیستی غرب سرچشمه گرفته بود و ماهیتی ضددینی داشت (ازغندی، ۱۳۸۲: ۳۰-۳۳). بنابراین، فرهنگ مدرن با فرهنگ سنتی در تعارض قرار گرفت و این گونه شکاف فرهنگی در جامعه فعال گردید.

در دوران پهلوی، ساختار فرهنگی کشور بر قرائت های خاصی از تجددگرایی تأکید داشت. در این قرائت خاص از تجدد، حذف فرهنگ سنتی و جایگزین کردن آن با فرهنگ غربی مهم ترین اولویت کاری محسوب می شد. بر اساس این نگرش، فرهنگ بومی و مذهبی مهم ترین مانع توسعه کشور قلمداد می شد که باید با تمام تلاش در جهت محو آن اقدام نمود (فوزی، ۱۳۸۵: ۱۸). اما برخلاف گفتمان رسمی حاکم، امام خمینی (ره) با آگاهی از خلأ فرهنگی جامعه به ایدئولوژی پردازی بومی گرا پرداختند که نتیجه آن ظهور شعار بازگشت به خویشتن، هویت دینی انسان ایرانی و ظهور گفتمانی متفاوت با گفتمان رسمی به عنوان مظهر ایجاد تفاوت های نگرشی و فعال شدن ساخت آگاهی شد؛ که اندک اندک مردم و گفتمان روشنفکری را تحت تأثیر خود قرار داد. تضاد و تعارض پیش آمده چنان بنیادین و ماهیتی بود که نوعی مرزبندی هویتی میان رژیم و توده های مردم پدیدار شد. تلاش هریک از گروه ها برای حفظ هویت خود سبب پر رنگ شدن این فاصله و تشدید تخاصم میان آنها شد.

در اواخر دوران حکومت، اقدامات فرهنگی به منظور ایجاد تحول در ارزشها و هویت جامعه به شدت افزایش یافت و دولت سعی کرد با ترویج ارزشهایی همچون ترویج روابط جنسی آزادتر تحت عنوان آزادی زنان، ترویج پوشاک به سبک غربی و ارجحیت دادن به موسیقی و هنر غربی، تغییر در الگوی مصرف و ترویج مظاهری که از دید جامعه سنتی فساد نامیده می شد؛ به گسترش ارزشهای غربی در جامعه و تضعیف ارزشهای سنتی و مذهبی بپردازد. این اقدامات به تدریج پدیده شکاف فزاینده فرهنگی و نگرشی میان ارزش ها و عادت های اجتماعی بخش نوین و سنتی جامعه را به وجود آورد و باعث بیگانگی و تضاد بین دو نیروی اجتماعی در جامعه شد. به طوری که الگوی مصرف خاص طبقات نوین با الگوی طبقات سنتی متفاوت گردید (Hoveyda, 1979: 31-32). از این رو، شکاف عمیقی میان باورها و ارزش های رژیم

که ماهیتی غربگرا داشت و ارزش های توده های مردم که نشأت گرفته از هویت دینی آنان بود، پدید آمد (فوزی، ۱۳۸۵: ۱۹).

تلاش رژیم در جهت پس زدن هرچه سریع تر فرهنگ بومی و ترویج جنبه های سطحی و گزینش شده فرهنگ غربی نوعی بحران هویت در جامعه ایجاد کرد؛ به گونه ای که توده های مردم برای پرکردن این خلأ، هویت مقاومتی را در مقابل رژیم غربگرای پهلوی تشکیل دادند. نمود این امر را می توان در گرایش مردم به فرهنگ مبارزاتی شیعی و پیروی از امام خمینی (ره) به عنوان سمبل مبارزه با غربگرایی و سکولاریسم در اواخر عمر رژیم مشاهده نمود.

۳-۱-۲. شکاف دین و دولت

در دوران پهلوی، دوم اوج گیری سکولاریزم و اکنش علما در برابر رژیم را در پی داشت. بدین ترتیب، فشارهایی که شاه برای محدود کردن قدرت روحانیون انجام می داد به سرکوب و حاشیه رانی فعالیت های مذهبی آنها و انباشت نیروی مخالفت عظیمی در میان این قشر انجامید.

روند حمله به مذهب با تأسیس حزب رستاخیز در اواخر دوران پهلوی تشدید شد. نظریه پردازان حزب تلاش می کردند که قرائت دولتی از اسلام را تشویق و ایدئولوژی باستان گرایی را جایگزین فرهنگ مذهبی کنند؛ به گونه ای که حتی تاریخ شاهنشاهی را جایگزین تقویم اسلامی کردند (کدی، ۱۳۷۵: ۳۱۰). دولت تلاش می نمود تا با تسلط بر اوقاف و تقویت آخوندهای درباری، انحصاری کردن چاپ کتاب های مذهبی و فرستادن سپاه دین به روستاها برای بدبین کردن دهقانان به مراجع روحانی و سست کردن ارزش های سنتی آنان، این استحاله فرهنگی را تشدید کند. در این دوره، تبلیغات ضد مذهبی رژیم پهلوی، اساس و مبنای اسلام را هدف قرار داده و می کوشید احکام و معارف اسلامی را غیرمنطقی جلوه دهد (محمدی، ۱۳۷۶: ۹۴). تلاش اساسی رسانه های تبلیغاتی رژیم متوجه وهن اسلام بود: اطلاق کلمه ارتجاع به دینداری و مرتجع به متدینین، برای معرفی اسلام به عنوان یک دین عربی و سامی که تناسبی با ملتی متمدن چون ایرانیان ندارد، نشان دهنده استراتژی اسلام زدایی رژیم و ترویج ادیان ساختگی بود. در کنار این، مسأله حمایت از اسرائیل در حالی که اسرائیل ذاتاً و ظاهراً و حتی در شعار خود را دشمن اسلام و مسلمانان می دانست، هیچ مفهومی غیر از

ضدیت رژیم پهلوی با اسلام نداشت. این عوامل منجر به فعال تر شدن ساخت آگاهی در جامعه شد.

علاوه بر صهیونیست‌ها، به کارگیری نیروهای بهایی، یهودی و افراد لائیک در مصادر قدرت حساسیت علما را نسبت به استحاله فرهنگی جامعه تشدید کرد. در سالهای منتهی به انقلاب اسلامی وقوع برخی اقدامات از سوی رژیم فضای جامعه را میان دولت و نیروهای مذهبی آشتی‌ناپذیر ساخت. از جمله مراحل تشدید این شکاف را می‌توان در تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و واکنش نیروهای مذهبی مشاهده کرد. دو ماده در این لایحه بسیار بحث‌برانگیز شد و مخالفت علما را در پی داشت: حق رأی به زنان، حذف سوگند به قرآن و حذف شرط اسلام برای انتخاب‌کنندگان. در این شرایط، روحانیون سراسر کشور در تلگرام‌های خود نگرانی‌شان را به دولت ابراز داشتند. بی‌تفاوتی شاه و نخست‌وزیر وقت علم به تلگراف‌های علما سبب شد تا امام(ره) طی تلگرافی تند و سرزنش‌آمیز تلاش دولت را برای از رسمیت انداختن قرآن، خیالی باطل بداند. علم در واکنش به تحریکات نیروهای مذهبی، تلاش آنها را حرکتی ارتجاعی خواند و گفت: چرخ زمانه به عقب بر نمی‌گردد و دولت از برنامه اصلاحی خود عقب‌نشینی نمی‌کند(رجبی، ۱۳۷۷: ۲۵۵). در پاسخ به این اظهارنظرها، بازار تهران، اقشار مختلف کشور، روحانیون سراسر کشور پشتیبانی خود را از خواسته‌های علما ابراز داشته و به مخالفت‌های خود ادامه دادند. تا آنجا که سرانجام دولت پس از چند هفته سکوت موافقت خود را با تقاضاهای آنها اعلام کرد. اما این سازش دوام کوتاهی داشت.

مخالفت امام(ره) با دولت آن هنگام که شاه به منظور مشروعیت بخشیدن به انقلاب سفید خود، اعلام برگزاری رفراندوم ملی کرد، شدت بیشتری گرفت. رژیم دست به کار انجام اقدامات خسونت‌آمیز علیه علمای مخالف برگزاری رفراندوم شد. کماندوهای رژیم به مدرسه دینی فیضیه قم حمله کردند که در نهایت منجر به قیام خرداد ۱۳۴۲ شد(میلانی، ۱۳۸۱: ۱۰۸-۱۰۹).

در ۷ دی ماه ۱۳۵۶ و در آستانه انقلاب، روزنامه اطلاعات مقاله‌ای با عنوان «ایران و ارتجاع سرخ و سیاه» منتشر کرد. در این مقاله، روحانیون به ضدیت با تجدد، تمایلات ارتجاعی و چوب نهادن لای چرخ توسعه ایران متهم شده بودند. در واکنش به این امر بازار، مغازه‌ها و حوزه علمی قم تعطیل شد و حدود ۵۰۰۰ نفر از طلاب به خیابانها ریختند و علیه «حکومت

یزیدیان»، تظاهرات کردند و خواستار بازگشت امام خمینی شدند (Arjomand, 1989: 215). این مقاله در حکم جرقه ای بود که سبب تعمیق شکاف نگرشی میان انقلابیون مذهبی و رژیم سکولار شد؛ به گونه‌ای که انقلابیون دیگر رژیم را عامل ضدیت با اسلام و فاقد مشروعیت می‌دانستند.

امام خمینی (ره) ضمن مقایسه شاه با یزید، آشکارا از او انتقاد می‌کردند و مؤمنان را به سرنگون ساختن رژیم پهلوی فراخواندند. در اواخر عمر سلطنت، کمتر فردی دیگر به رژیم به عنوان حکومتی نگاه می‌کرد که حامی و پشتیبان اسلام است. تأثیر فرهنگ شیعی به عنوان الگوی مبارزاتی مردم سبب شد تا آنها رژیم را به عنوان بزرگترین نهی از منکر بدانند و در تلاش برای پایه گذاری حکومت اسلامی به عنوان بزرگترین امر به معروف تا سرحد جان مبارزه کنند. به گونه ای که در عاشورای سال ۵۷ با حضور میلیونی در راهپیمایی، فراندوم خود را برای تغییر رژیم به نمایش گذاشتند.

۳-۲. ساخت اجتماعی

۳-۲-۱. شکاف اقتصادی بین اقتصاد سنتی و اقتصاد مدرن

در این دوره، اتخاذ سیاست‌های اقتصادی جدید به منظور گسترش نقش دولت واکنش‌های گسترده ای در بازار به همراه داشت. همچنین، نزدیکی فزاینده رژیم شاه با دولت‌های غربی بار دیگر، احساسات ناسیونالیستی و مذهبی کسبه بازار را که در زمره مدافعان سنت و مذهب قرار داشتند، تحریک کرد (اشرف، ۱۳۷۵: ۴۲).

تمایلات نوگرایانه و غربگرایی رژیم در عرصه اقتصاد تأثیرات نامطلوبی بر موقعیت اجتماعی - اقتصادی بازاریان نهاد. افزایش سازمان‌های مدرن در حوزه بیرون از بازار باعث تحلیل رفتن قدرت مستقل بازار شد. این قبیل سازمان‌ها توسط نسل جدیدی از بازرگانان و سرمایه داران مدرنی اداره می‌شد که از نقطه نظر عقیدتی و سبک و سیاق زندگی، فرسنگ‌ها با بازاریان فاصله داشتند. در این دوره، حجره‌های سنتی بازار که در هر دو نهضت مشروطه و نهضت نفت علیه سلطنت اقدام کرده بودند، از سوی فروشگاه‌های زنجیره ای مدرن محاصره شدند و در معرض ورشکستگی قرار گرفتند. بوتیک‌ها نماینده ورود کالاهای غرب و شرق در ایران شدند. نزاع «حجره - بوتیک» ترجمه ای از نزاع «سنت و مدرنیسم» است. مدرنیته ای

که دولت پشت سر آن ایستاده بود. همچنان که نزاع «حجره- فروشگاه های زنجیره ای» نزاع «سنت با مدرنیته دولتی» بود (سمیعی، ۱۳۸۵: ۱۹۶).

هرچند باید توجه داشت که مسأله در اینجا برای بازار صرفاً ضرر اقتصادی نبود بلکه بازار به عنوان مدافع هویت ملی- اسلامی با استحاله فرهنگی و ورود فرهنگ غرب به جامعه به مخالفت برخاست. در این دوره، مخالفت بازار با حکومت پهلوی، بُعد دیگری از تعمیق شکاف اجتماعی و رویارو قرار گرفتن این دو بخش را به نمایش می گذارد. تعمیق این شکاف از سوی حیات اقتصاد سنتی بازار را به خطر می انداخت و آنان را از گردونه رقابت اقتصادی حذف می نمود و از سوی دیگر، نگرش و آگاهی بازاریان را نسبت به استحاله فرهنگی کشور تقویت می کرد. همگامی آنها با روحانیون و نیروهای مذهبی خود نشانی از این نگرانی است. در آستانه انقلاب تعطیلی بازارها در شهرهای مختلف کشور و شرکت گسترده بازاریان در راهپیمایی ها نماد کامل شدن شکاف ساختاری در بدنه اقتصادی کشور بود.

۳-۲-۲. شکاف میان شهر و روستا

در نتیجه نوسازی شتابزده و ناهماهنگ این دوره، توجه به صنایع، جای را بر کشاورزی تنگ کرد. در حالی که کشاورزی، درونمایه اصلی و بنیاد اقتصاد ایران را تشکیل می داد و روستائینی در بافت جمعیتی غلبه داشت، تضعیف تدریجی آن باعث اختلال در مبانی حیات روستایی، تشدید محرومیت روستاها نسبت به شهرها، مهاجرت بی رویه روستائیان به شهرها، افزایش جمعیت شهری و تشکیل یک طبقه جدید مهاجر حاشیه نشین شهری شد. بنابراین، تحول فشربندی اجتماعی را باید آغاز شکل گیری شکاف شهر و روستا دانست.

از سوی دیگر، افزایش عواید نفتی و سود حاصل از آن صورت بندی اجتماعی را تغییر داد. درآمد نفت به تدریج تبدیل به منبع اصلی مازاد اقتصادی کشور گردید و نقش و سهم مازاد حاصل از تولیدات کشاورزی و حتی صنعتی رو به کاهش نهاد. این به معنای کاهش اهمیت روستاها و وابستگی آن و سپس کل جامعه به نفت و متولی آن یعنی حکومت بود (حسامیان، ۱۳۸۸: ۶۳). دولت باتوجه به اینکه خود را مستقل از طبقات می دانست، به صورت یک جانبه به تصمیم گیری و توزیع درآمد نفت به سود بخشی از سرمایه داران و به زیان بخشهای دیگر می پرداخت (قالیباف، ۱۳۹۰: ۴۸). بدین ترتیب، درآمد نفت اگرچه خون زیادی را به ساختارهای

ایران توزیع نمود، اما این خون، حامل ویروس‌هایی بود که مصونیت سیستم را در مقابل عوامل تهدید کننده، به شدت کاهش داد و علایم بالینی ناموزونی، یعنی گسیختگی، از ریخت افتادگی و نابرابری به طور روز افزون خودنمایی کرد (Westwood, 1995:93). اما در دهه ۶۰ از سوی دیگر، اقتصاد ایران در این دوره، سرشتی دوگانه دارد که برآمده از شکاف اساسی سنت و تجدد است. مهم‌ترین پیامدهای اجتماعی اقتصاد دوگانه و نامتوازن این دوران، فعال و تشدید شدن شکاف‌های اقتصادی بین طبقات مرفه و فقیر شهری و شکاف بین شهر و روستا بود. ایران در اواخر عصر پهلوی شاهد افزایش چشمگیر تولید ناخالص ملی و درآمد سرانه ملی بود اما در نتیجه بی توجهی رژیم به موضوع عدالت اجتماعی تمام جمعیت کشور از این رشد بهره‌یکسانی نبردند. منافع این رشد بیشتر متوجه طبقات ثروتمند و مناطق مرکزی به ویژه تهران به جای طبقات متوسط و پایین و نیز استان‌های پیرامونی شد. افزایش ناگهانی عایدات نفتی ایران در دهه ۱۳۵۰ صرفاً به فاصله از پیش موجود میان فقیر و غنی افزود. یکی از صاحب نظران مسائل ایران شکاف اجتماعی شهر تهران را در سالهای پایانی حکومت پهلوی اینگونه به تصویر می‌کشد:

«تهران یک هرم اجتماعی را می‌سازد که نمایانگر هیرارشی (سلسله مراتب طبقاتی) اقتصادی و سیاسی از طریق گسترش جغرافیایی است. اختلاف‌های اجتماعی در این هرم شدید است و تا حد جزئیات در حال طبقه بندی شدن. علاوه بر این، با افزایش مشکلات گردش در درون این مجموعه، تماس بین گروه‌های جامعه کمتر می‌شود و بورژوازی اکنون در تلاش است تا خود را از زندگی در میان توده‌ها جدا کند. توده‌های شهری هم به سهم خود نسبت به برتری‌ها احساس تنفر پیدا کرده‌اند. تنها عامل تعادل بخش یک نارضایتی عمومی است که با توسعه سریع شهر و خاطرات رماتیک سبک زندگی قبلی تشدید می‌شود» (گراهام، ۱۳۵۸: ۸۹).

فرهاد کاظمی نیز شرایط زندگی مهاجرین فقیر جنوب تهران را در آخرین سال رژیم پهلوی این‌گونه توصیف می‌کند. از ۳۷۸۰ خانواده مهاجر تنگدستی که مورد بررسی قرار گرفتند، ۵۵/۱ درصد زاغه یا کلبه، ۳۳/۹ درصد در کوره‌های آجرپزی فعال یا غیر فعال، ۹/۸ درصد در چادر و شمار اندکی هم در گورستان‌ها و یا دخمه‌ها زندگی می‌کردند. شمار اندکی از طبقه پایین شهرنشین از برق و آب لوله‌کشی یا فاضلاب بهداشتی برخوردار بودند. اعتیاد به مواد مخدر،

فحشا و جنایت نیز در میان زاغه نشینان جنوب تهران و دیگر شهرها رایج بود (Kazemi, 1980:60). آمارها نیز نشان دهنده شکاف عمیق اقتصادی میان طبقات مرفه و فقیر در این سالهاست. بررسی های سال ۱۳۵۲ نشان می دهد که ۵۵/۵ درصد از کل هزینه ها به ۲۰ درصد ثروتمندترین ها، ۳/۷ درصد کل هزینه ها به ۲۰ درصد فقیرترین ها، ۲۶ درصد کل هزینه ها به ۴۰ درصد جمعیت متوسط کشور تعلق داشت. چنین توزیع نامناسبی باعث شده بود شکاف ساختاری میان قشرهای مختلف جامعه به وجود آید.

در سالهای بعد، با گسترش حلبی آبادها کیفیت زندگی بیشتر خانواده ها نیز پایین آمد. به بیان دیگر، درآمدهای بیش از حد نفت به فقر این توده های میلیونی که بیشترشان از روستاها به شهرها رانده شده بودند، پایان نداد، بلکه شکل آن را مدرن کرد. حاشیه نشین ها گروه های شهری جدید و محرومی بودند که سیاست های نوسازی شاه نتوانست آنها را در ساختارهای جدید اجتماعی ادغام کند. آنها نه روستایی بودند و نه شهری؛ یعنی شهر آنها را در خود ادغام نکرد، هرچند که کنار هم نگذاشته بود (کمالی، ۱۳۸۱: ۱۹۷-۱۹۸). مجموعه دگرگونی های اجتماعی و اختلال های ناشی از آن در آستانه انقلاب، گسست ها و شکاف های گوناگون و روزافزونی را در ساختمان اجتماعی شهری ایجاد، و مبانی همبستگی و انسجام اجتماعی را سست می کرد.

علاوه بر محرومیت های اقتصادی- اجتماعی و تأثیر ساخت اجتماعی، هجوم ارزش ها و هنجارهای مدرنیستی هویت اجتماعی و فرهنگی افراد را در معرض تهدید قرار داد که این امر سبب ایجاد ازخودبیگانگی و بحران هویت میان این افراد و رویارویی آنها با فرهنگ مدرنیستی حکومت می شد (شهبهانی، ۱۳۷۵: ۳۸۹). چنین روندی زمینه مناسبی برای رشد تعارضات، نارضایتی های گوناگون، فعال شدن ساخت آگاهی در میان این حاشیه نشینان و دوقطبی شدن جامعه و شکل گیری جنگ فقر و غنا در میان این قشر فراهم کرد. این وضعیت شرایط مساعدی برای ظهور و نشو و نمای ایده ها و آرمانهای مرتبط با همبستگی مجدد اجتماعی در قالب ایدئولوژی اسلامی را فراهم کرد. ایدئولوژی انقلاب اسلامی که قصد برپایی جامعه عادلانه توحیدی و رفع تبعیض از ساخت اجتماعی و نابودی کاخ های قدرت و ثروت و کوخ های فقر را

داشت، این طیف را به حضور در صحنه و شرکت گسترده در راهپیمایی ها و تظاهرات ضد رژیم در آستانه انقلاب اسلامی کشاند.

۳-۲-۳. شکاف طبقاتی:

در عصر پهلوی طبقه ممتاز شامل زمینداران بزرگ و بورژوازی مدرن (سرمایه داران جدید) بود اما در نتیجه مدرنیزاسیون طبقه زمیندار بزرگ جای خود را به طبقه بورژوازی مدرن داد (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۷۲: ۱۰۳). علت گسترش بورژوازی مدرن را باید در این نکته دانست که از آنجا که ماهیت دست نشاندگی و وابستگی شاه به قدرت های خارجی، امکان اتکاء وی به طبقه سرمایه دار ملی و سنتی را منتفی می ساخت، او به ایجاد طبقات اجتماعی جدیدی که نقش حامی و پشتیبان قدرتش را ایفاء کنند، دست زد. افزایش افسانه ای درآمدهای نفتی به انباشت بیشتر سرمایه درمیان این طبقه انجامید. آنها با استفاده از رفتارهای غیر متعارف در جامعه سنتی ایران (مانند استفاده از روابط آزادانه زن و مرد، پوشاک غربی و بی اعتنائی به ارزش های مذهبی) قشر جداگانه ای را در کشور تشکیل داده بودند و حکومت نیز آنان را به عنوان حامیان فرهنگ بی بندوبار غرب تقویت می کرد (Hoveyha, 1979: 135). لذا تضاد و تعارض شدیدی میان فرهنگ و نگرش این گروه و جامعه سنتی بروز کرد و به صف بندی آنها در مقابل یکدیگر انجامید.

طبقه متوسط را می توان به طبقه متوسط جدید و قدیم تقسیم کرد. طبقه متوسط جدید عمدتاً ثمره فرایند نوسازی بود. در این دوره دولت تشکیلات اداری گسترده ای به وجود آورد و استخدام کارمندان، معلمان، استادان دانشگاه و ... گسترش یافت و حتی تا روستاها کشیده شد (هزارجریبی، ۱۳۸۹: ۸۳). سیاست حکومت پهلوی در مقابل این طبقه مبتنی بر کنترل و سرکوب بود به گونه ای که پس از کودتا از سازماندهی و مشارکتشان در فعالیت های سیاسی مستقل جلوگیری می کرد؛ زیرا از حمایت خود به خودی این طبقه برخوردار نبود. در این راستا فعالیت سیاسی اکثر روشنفکران ممنوع شد و شمار زیادی از نویسندگان و شاعران، استادان، وکلا، پزشکان، مهندسان و دانشجویان به دلیل مخالفت با رژیم در زندان ها به سر می بردند. فقدان فرصت مشارکت سیاسی و تعطیلی احزاب، باعث افزایش ناراضی و در نهایت فعال شدن خودآگاهی این طبقه در مقابل رژیم شد.

علاوه بر این، اقشار مذهبی سنتی (روحانیون و بازاریان) به عنوان هسته طبقه متوسط سنتی، در این دوره آسیب اقتصادی و فرهنگی زیادی دیدند. این گروه به عنوان حاملان سبک زندگی و ارزش های سنتی در جامعه ایفای نقش می کردند. هرچند در نوسازی شاه، طبقه متوسط سنتی به حاشیه رانده شد؛ اما این امر موجب شکل گیری هویت مقاومتی در مقابل رژیم شد؛ به گونه ای که به دوقطبی شدن فضا میان طبقه متوسط سنتی به عنوان سنگریان سنت در جامعه به رهبری روحانیت و طبقات مدافع مدرنیته غربی و دولت غربگرا منتهی شد (Bashiriyeh, 1984:184-185).

در خصوص طبقه پایین هم باید اشاره کرد که در طول ۳۷ سال سلطنت محمدرضا، تعداد کارگران به پنج برابر افزایش یافت و به ۱ میلیون و ۲۵۰ هزار نفر رسید که در مناطق آسیب پذیر و حاشیه شهرها در کنار مهاجران فقیر زندگی می کردند (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۷۲: ۱۱۵). با آغاز دهه پنجاه، رکود اقتصادی، تورم، کاهش دستمزد کارگران و سیاست سخت گیرانه دولت نسبت به کارگران بر شمار اعتصابات و نارضایتی کارگران افزود. خاستگاه سنتی و مذهبی طبقه کارگر ایران، باعث شد در زمانی که طبقه ممتاز در نتیجه بهره مندی از سیاست های نوسازی، مسیر تجدد را پیش گرفته بود، این طبقه کم درآمد با فعال شدن ساخت آگاهی، ضمن حفظ فرهنگ سنتی، به روابط دیرین خود با کانون های مذهبی و روحانیون وفادار بماند و بالمآل نوعی دوگانگی فرهنگی و تمایز اجتماعی بین این طبقه و طبقات ممتاز در ساخت اجتماعی پدیدار شد (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۹۲).

از نیمه دوم دهه ۱۳۵۰ همراه با بحران رکود اقتصادی و اوج گیری اعتراضات عمومی سیاسی، بخش های عمده ای از طبقه کارگر به ویژه کارگران صنعت نفت با انجام اعتصابات سراسری و همچنین کارگران ساده شهری با شرکت در راهپیمایی ها نقش تعیین کننده ای در سرنگونی رژیم شاه بازی کردند. به گونه ای که تعداد تظاهرات پس از خرداد ۵۷ با بروز عوارض رکود، به ویژه در زمینه ساختمان، به سرعت بالا رفت. در اواسط تابستان، دستمزدهای واقعی کاهش و بیکاری افزایش یافت. سیاست شاق در زمینه کار، سلسله اعتصابهایی در صنعت به دنبال آورد. کارگران، نارضایتی خود را نه تنها از طریق اعتصاب که با شرکت در تظاهرات نیز

نشان دادند. ملاحظه می شود که در این دوره، فضایی از تضاد منافع در میان طبقات اجتماعی به وجود آمد که منافع طبقات بالا و پایین را در مقابل هم قرار داد.

۳-۲-۴. شکاف قومی

محمدرضا جهت فایق آمدن بر بحران نفوذ و یکپارچگی و تکمیل فرآیند «ادغام اجتماعی» هویت های حاشیه ای (فروملی)، به ترویج ناسیونالیسم پرداخت. این ایدئولوژی تنوع ملی، زبانی و فرهنگی را بر نمی تابید (Vaziri, 1993: 198). روی هم رفته، اقلیت ها دسترسی برابری به امکانات اقتصادی-اجتماعی نداشتند. عقب ماندگی اقتصادی مناطق قومی نسبت به سایر نقاط کشور از جمله عوامل گسترش نارضایتی در سطح منطقه به شمار می آمد. برای مثال، مدارس آنها معدود و دارای تجهیزات ناچیز، سطح بی سوادى بالا، مراقبت های بهداشتی و پزشکی ناکافی و سطح درآمد سرانه مردم بسیار پایین بود.

هرچند سال ها محرومیت و تبعیض قومیت ها از سوی رژیم عامل گسست و نفرت آنان شده بود، اما در این میان گام نهادن همه اقوام ایرانی به سمت ایدئولوژی اسلامی در انقلاب اسلامی نشان دهنده اوج تحول فکری در جامعه آن روز بود. آنان با دیدن آثار نامطلوب برنامه های توسعه، متوجه فاصله آنها با شرایط جامعه ایران شدند. از این رو، آرمان برپایی دولت اسلامی را در صدر برنامه ها و شعارهای خود نشاندهند (حشمت زاده، ۱۳۸۷: ۳۲-۴۷)؛ به گونه ای که اسلام در کل کشور به عنوان ایدئولوژی انقلابی مردم درآمد و فرهنگ های محلی به صورت خرده فرهنگ و زیر مجموعه فرهنگ غالب (تشیع) درآمدند.

۳-۳. شکاف نهادی (سیاسی)

در دوره پهلوی، بحران هویت که معضلی فرهنگی بود، به بحران مشروعیت در قلمرو سیاسی تنزل یافت و شکافهای نگرشی- ساختاری به تقابل عمیق جامعه با دولت در حوزه سیاسی بدل گشت (زارع، ۱۳۷۹: ۱۸۳). ساختار سیاسی ایران در این دوره ساختاری بسته، استبدادی و اقتدارگرا بود. پس از کودتا و با سرکوبی نیروهای سیاسی (ملی، مذهبی و چپگرا)، دولت به تدریج با حمایت های مالی آمریکا به سوی گسترش ارتش و سازمان های امنیتی به عنوان مهم ترین پایگاه های قدرت خود حرکت کرد و با افزایش درآمد نفت، استقلال عمل خود را از گروه های اجتماعی افزایش داد (گازپوروسکی، ۱۳۷۳: ۳۲۶). سیاستگذاری حکومت به گونه روزافزون به

سمت متمرکز و شخصی شدن پیش رفت و راههای قانونی تأثیرگذاری گروه های اجتماعی بر حکومت از بین رفت (فوزی، ۱۳۸۵: ۶-۷)؛ به گونه ای که فعالیت احزاب سیاسی بعد از کودتا ممنوع شد.

اوج تمرکزگرایی و نبود توسعه سیاسی، مصادف با روی کار آمدن علم در پست نخست وزیری و تمرکز قدرت سرکوب در این دولت بود که به کاهش نزدیک به صفر توسعه سیاسی انجامید. در این دوره، سرکوب شدید قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و تبعید عالی ترین سخنگوی مردم علیه ظلم دستگاه، یعنی امام خمینی (ره)، نشانه کاهش توسعه سیاسی به شمار می رود که با اقدامات دیگر رژیم همچون تأسیس کمیته ضد خرابکاری، تعطیلی احزاب دولتی و ایجاد یک حزب دولتی سراسری به نام حزب رستاخیز ادامه یافت (شیرودی، ۱۳۸۷: ۲۰).

مهم ترین پیامد فعال شدن شکاف در ساخت آگاهی و شکاف ساختاری- اجتماعی درخواست گسترده گروه های مختلف برای مشارکت جستن در فرایند سیاست بود که تنها پاسخ رژیم به آن سرکوب بود. شاه با عزمی قاطع در راه خشکاندن تمامی منابع مستقل قدرت، نظام حزبی را منحل و به جای آن سیستم تک حزبی را به دبیر کلی تکنوکرات بهایی هویدا پدید آورد. اما علیرغم تهدیدات شاه حزب رستاخیز مشروعیت همگانی به دست نیاورد. در همین حال، اعمال خشونت و سرکوب مهم ترین ابزاری بود که علیه مخالفان سیاسی اعمال می شد. استراتژی رژیم بهره برداری از بُعد سخت افزاری نهادها یعنی عضوگیری، سرکوب و تطمیع بود و توجه به سیاست های نرم افزاری به فراموشی سپرده شد. غفلت رژیم از این نکته آن هم در جامعه ای که شکاف نگرشی و بحران هویت در آن به نهایت درجه کامل شدن خود رسیده بود، موجب شد تا جامعه از درون فروپاشیده ایران را که با بحران هویت و بیگانگی با ساختار حکومت دست و پنجه نرم می کرد، تشنه یک ایدئولوژی بومی و منطبق با فطرت آن نماید. در این میان، امام خمینی (ره) با بازتعریف مفاهیم اسلامی جانی دوباره در کالبد مرده جامعه دمید.

بنابراین، تغییرات به وجود آمده در ساخت نگرشی و ساخت اجتماعی در آستانه انقلاب منجر به تغییر در آرایش نیروهای سیاسی این دهه و به وجود آمدن فضای جدید سیاسی در مساجد، مدارس علمیه و بازار شد. روحانیون با اعزام واعظانی به محلات متوسط و فقیرنشین شهری و روستاها یعنی همان جاهایی که توزیع نابرابر ثروت و منابع، گسیختگی اجتماعی و سرگشتگی

هویتی و فرهنگی میان شیوه زندگی سنتی و شبه مدرن سبب تعمیق ساخت آگاهی شده بود، آنها را پیرامون ایدئولوژی اسلامی سازماندهی کردند. این نسل شوریده، فقیر و ازخودبیگانه تنها در حسینییه ها و مساجد بود که آرامش خود را بازیافتند (میرسپاسی، ۱۳۸۴: ۱۴۱). اوج شکاف سیاسی را در واپسین روزهای سلطنت به صورت ظهور حاکمیت دوگانه در کشور می توان مشاهده نمود. امام در واکنش به نخست وزیری بختیار، حکومت او را غیرقانونی و اطاعت از بختیار را در حکم اطاعت از ارباب او یعنی شیطان دانستند. در ۲۳ دی ماه میلیونها ایرانی با راهپیمایی در سراسر کشور خواستار عزل بختیار شدند (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۴۸۶). بنابراین، در روزهای پایانی حکومت پهلوی شاهد دوقطبی شدن کامل عرصه سیاسی هستیم؛ به گونه ای که در یک سو، دولت موقت و نیروهای انقلابی حول محوریت امام خمینی(ره) تشکیل دولت داده بودند و در سوی دیگر، معدود نیروهای سلطنت طلب و ضدانقلابی قرار گرفته بودند.

– عامل کارگزار: امام خمینی(ره) و همگرایی جامعه

علیرغم وجود گروه‌های اجتماعی با بینش‌های متفاوت در این دوره، همه آنها در تقابل با نظام سیاسی حاکم اختلافات خود را نادیده گرفته و نوعی اختلاف نانوشته میان آنها به وجود آمد؛ به طوری که همه گروه‌ها اعم از گروه‌های سیاسی (لیبرالها، مارکسیستها و اسلام‌گرایان) و یا اقوام مختلف در تقابل با نظام سیاسی به هم نزدیک شده و یکپارچه به تقابل با رژیم پرداختند. رهبری امام خمینی(ره) در کنار قدرت ایدئولوژی اسلامی و اقبال توده‌های مردمی به آن منجر به همکاری و همگرایی نیروهای ملی و چپ با نیروهای مذهبی و پذیرش رهبری کارزماتیک امام(ره) شد (موثقی، ۱۳۸۷: ۱۵۲).

انقلاب اسلامی با تعریف مجدد از مفاهیمی مانند جهاد، شهادت، صبر، تقیه، امر به معروف و نهی از منکر، امامت و رهبری توانست بسترهای ذهنی و فکری شرایط نابهنجار اجتماعی را برای سرنگونی رژیم شاهنشاهی فراهم کند. می توان گفت تأثیر عامل کارگزار در انقلاب اسلامی ایران بیش از هر انقلاب دیگری بوده است؛ زیرا به تعبیر فوکو شرایط ساختاری و عینی شکل‌گیری انقلاب در ایران آن چنان نبود که سبب انقلاب شود؛ بلکه عزم و اراده و موفقیت امام خمینی(ره) در تبیین فکری شرایط اجتماعی و سیاسی به وقوع انقلاب اسلامی انجامید. چرا که شرایط اقتصادی و اجتماعی دشوار در غالب زمان‌ها در جوامع مختلف دیده می شود که

گهگاه سبب تعارض منافع میان کنشگران عرصه اجتماعی- سیاسی شده و به بروز تنش ها و بی ثباتی های داخلی می انجامد. اما در انقلاب اسلامی مشاهده می کنیم که همه مردم ایران یکصدا نابودی رژیم را خواستار شدند و خواهان برپایی و استقرار نظام مبتنی بر عدل و داد و در یک کلمه جمهوری اسلامی بودند. گواه این امر را می توان در اتحاد عمیق مردم ایران در کنار یکدیگر و دوقطبی شدن شدید عرصه سیاسی دانست.

لذا الگوی توسعه غیر بومی و غربگرای رژیم سبب انشقاق لایه های مختلف جامعه با یکدیگر و مرزبندی هویتی میان آنها شد. چرا که فعال شدن شکافهای اجتماعی در آستانه انقلاب بایستی تنها منجر به رویارویی گروه های مختلف در مقابل هم می شد. به گونه ای که تنازعاتی میان شهری ها و روستاییان، مذهبی ها و سکولارها، بازاریان و سرمایه دارها، قومیت های مختلف با یکدیگر، طبقات بالای جامعه با طبقه متوسط و پایین جامعه را در وضعیتی چندقطبی قرار می داد. از این رو، تراکم شکافهای اجتماعی تنها به واگرایی و انشقاق جامعه و در نهایت چندقطبی شدن جامعه منتهی می شد.

اما در این میان ایدئولوژی اسلامی به عنوان یک دین کامل و برخاسته از فطرت انسانها توانست با نفی همه عوامل مرزبندی میان انسانها و یکسان دیدن همه مردم ایران با هر فرهنگ و زبان و قومیت و نفی مفاهیمی چون طبقه، عامل وحدت و وفاق میان ایرانیان شود؛ به گونه ای که مردم ایران همدل و همصدا در جهت محو رژیم پهلوی به صحنه بیایند. امام خمینی(ره) با ترویج ارزش های مساوات گرایی، عدالت طلبی، ظلم ستیزی و مشارکت خواهی که از اجزای اصلی ایدئولوژی انقلاب اسلامی به شمار می آمدند؛ عامل اتحاد و همگرایی همه نیروهای اجتماعی برخاسته از فعال شدن شکافهای اجتماعی برای نابودی رژیم شاهنشاهی شدند(امامی، ۱۳۸۷: ۲۹۴).

نتیجه گیری

مطالعه شرایط ساختاری ایران در آستانه انقلاب اسلامی وجود نوعی عدم تعادل یا سرگستگی اجتماعی را تأیید می کند. مبارزه جامعه با غربگرایی رژیم سبب فعال شدن ساخت آگاهی شد. فعال بودن ساخت اجتماعی به واسطه وجود شکافهای ساختاری بر تراکم شکافها افزود. فقدان

فضای مشارکت سیاسی منجر به صف آرایی و سازماندهی هویت مقاومت به صورت گروه‌های مخفی و چریکی شد. لذا فعال شدن شکاف‌های متعدد به شدت گرفتن پتانسیل منازعه منتهی شد. به عبارت دیگر، جامعه ایران در اواخر عصر پهلوی دوم یک جامعه مدنی گسسته با تعداد قابل توجهی شکاف اجتماعی متراکم بوده است که در نتیجه انطباق، همپوشانی و تراکم شکافها نوعی گسست کلی و فراگیر در ساختمان اجتماعی آن پدید آمد.

جامعه‌ای که پتانسیل اعتراض را در خود دارا بود، اما اگر اجماعی در حرکت و مطالبات در آن به وجود نمی‌آمد؛ نیروهای اجتماعی به جای آنکه در مقابل رژیم قرار گیرند، در مقابل یکدیگر قرار می‌گرفتند. لذا فعال شدن شکاف‌های اجتماعی به عنوان شرط بالقوه و لازم شکل‌گیری اعتراضات و ناراضی‌های پراکنده به سیستم سیاسی در سطح جامعه بوده است و در صورتی که ایدئولوژی تشیع و رهبری امام نبود، جامعه به مرحله دوقطبی شدن و بسیج همگانی نمی‌رسید و انقلابی نیز روی نمی‌داد.

از این رو، ایدئولوژی تشیع و رهبری امام خمینی(ره) شرط بالفعل و کافی در دوقطبی شدن جامعه و وقوع انقلاب اسلامی بوده اند. وجود ایدئولوژی تشیع و نقش رهبری در هدایت نیروهای اجتماعی در جریان انقلاب بود که توانست تمامی گروهها، قومیت ها و طبقات یکدل و یکصدا را حول آرمان برپایی نظام جمهوری اسلامی گرد هم آورد. تنها این امام بود که با استفاده از کلام اسلام وحدت و انسجام را در جامعه برپاساخت. چرا که اگر غیر این بود همه نیروهای معترض و برخاسته از فعال شدن شکاف‌های اجتماعی هر یک باید سمت و سوی خاص خود را می رفتند و در جهت تحقق منافع خود می بودند. بنابراین، به اجماعی دست نمی یافتند. بنابراین، فعال شدن شکافها تنها به صورت علت بالقوه در وقوع انقلاب اسلامی نقش داشت و به خودی خود توان ایجاد حرکت انقلابی در جامعه را نداشت.

منابع

۱. آبراهامیان، یرواند، (۱۳۷۸)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نی.
۲. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۲)، تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، تهران، سمت.
۳. اشرف، احمد و بنوعزیزی علی (۱۳۷۲)، طبقات اجتماعی در دوره پهلوی، ترجمه عماد افروغ، فصل نامه راهبرد، شماره ۲.
۴. اشرف، احمد (۱۳۷۵)، نظام صنفی، جامعه مدنی و دموکراسی در ایران، گفتگو، شماره ۱۴، زمستان.
۵. افتخاری، علی اصغر (۱۳۸۰)، رسانه ها و ثبات سیاسی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۶. امامی، سید کاووس (۱۳۸۷)، گفتارهایی درباره انقلاب اسلامی ایران، به کوشش سید جلال درخشه، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
۷. بشریه، حسین (۱۳۸۱)، جامعه شناسی سیاسی، چاپ هشتم، تهران: نی.
۸. بشیریه، حسین و قاضیان، حسن (۱۳۸۰)، بررسی تحلیلی مفهوم شکاف های اجتماعی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۲۰، تابستان.
۹. بشیریه، حسین (۱۳۸۳)، آموزش دانش سیاسی، تهران، نشر نگاه معاصر.
۱۰. بریتون، کرین (۱۳۷۰)، کالبد شکافی چهار انقلاب، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر علم، چاپ پنجم.
۱۱. رجبی، محمد حسن (۱۳۷۷)، زندگی نامه سیاسی امام خمینی (ره)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۲. زارع، عباس (۱۳۷۹)، نقش بحران مشروعیت در پیدایش نهضت مشروطه و انقلاب اسلامی ایران، علوم سیاسی، سال سوم، شماره ۱۲.
۱۳. زونیس، ماروین (۱۳۷۲)، شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر طرح نو.
۱۴. دفرونزو، جیمز (۱۳۷۹)، انقلاب اسلامی ایران از چشم انداز نظری، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
۱۵. دیگار، ژان پیر و کریمی، اصغر (۱۳۵۹)، ایل نشینی در ایران، نامه نور، شماره ۸.
۱۶. سمیعی اصفهانی، علیرضا (۱۳۸۷)، جامعه قدرتمند، دولت ضعیف: تبیین جامعه‌شناختی مناسبات دولت-جامعه در ایران، فصلنامه سیاست، دوره ۳۸، شماره ۳.
۱۷. حسامیان، فرخ (۱۳۸۸)، شهرنشینی در ایران، تهران، آگاه.

۱۸. حشمت زاده، محمداقبر(۱۳۷۸)، چارچوبی برای تحلیل و شناخت انقلاب اسلامی ایران، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۱۹. سمتی، هادی(۱۳۷۵)، نظریه بسیج منابع و انقلاب اسلامی ایران، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۳۵، پاییز.
۲۰. شهشهانی، شهلا(۱۳۷۵)، نگاهی گذرا به جنبش های زنان در ایران، ایران فردا، سال چهارم، شماره ۴۱.
۲۱. شیروودی، مرتضی(۱۳۸۷)، تمرکزگرایی و توسعه سیاسی در تاریخ معاصر ایران، فصلنامه انقلاب اسلامی، شماره ۱۳، تابستان.
۲۲. فراتی، عبدالوهاب(۱۳۷۹)، رهیافت های نظری بر انقلاب اسلامی، تهران: دفتر نشر معارف.
۲۳. فوران، جان(۱۳۷۷)، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا.
۲۴. فوزی، یحیی(۱۳۸۵)، عوامل ساختاری موثر بر رخداد انقلاب اسلامی در ایران، پژوهش علوم سیاسی، شماره دوم.
۲۵. قالیباف، محمد باقر و دیگران(۱۳۹۰)، درآمدهای نفتی و توزیع فضایی قدرت سیاسی در ایران، فصلنامه ژئوپولیتیک، سال هفتم، شماره ۲.
۲۶. کاتوزیان، محمدعلی(۱۳۷۲)، اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی. ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، مرکز.
۲۷. کمالی، مسعود (۱۳۸۱)، جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر، تهران، باز.
۲۸. گازیوروسکی، مارک(۱۳۷۱)، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، موسسه فرهنگی رسا.
۲۹. گراهام، رابرت(۱۳۵۸)، ایران، سراب قدرت، ترجمه فیروز فیروز نیا، تهران، سحاب.
۳۰. گلدستون، جک(۱۳۸۵)، مطالعاتی نظری- تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب ها، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران، کویر.
۳۱. ملکوتیان، مصطفی(۱۳۸۵)، تأثیرات منطقه ای و جهانی انقلاب اسلامی ایران، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۱.
۳۲. مشیرزاده، حمیرا(۱۳۷۵)، نگاهی به رهیافت های مختلف در مطالعه انقلاب اسلامی ایران، راهبرد، شماره ۹.
۳۳. محمدی، منوچهر(۱۳۷۶)، تحلیلی بر انقلاب اسلامی، تهران، امیرکبیر.

۳۴. محمدی، منوچهر(۱۳۸۴)، انقلاب اسلامی، زمینه ها و پیامدها، قم، نشر معارف.
۳۵. نوریس، پپیا، کدی، نیکی آر و دیگران(۱۳۸۸)، جامعه شناسی سیاسی شکاف های اجتماعی، ترجمه پرویز دلیرپور و علیرضا سمعی اصفهانی، تهران، کویر.
۳۶. موثقی، سید احمد(۱۳۸۷)، دین، جامعه و دولت در ایران، تهران، انتشارات موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۳۷. میرسپاسی، علی(۱۳۸۴)، تأملی در مدرنیته ایرانی، ترجمه جلال توکلیان، چاپ اول، تهران، طرح نو.
۳۸. میلانی، محسن(۱۳۸۱)، شکل گیری انقلاب اسلامی، تهران، گام نو.
۳۹. هزارجریبی، جعفر و صفری شالی، رضا(۱۳۸۹)، بررسی نظری در شناخت طبقه متوسط، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۵۰.
40. Arjomand, Said (1989), *The Turban for the Crown*, New York, oxford University Press.
41. Krause, Kevin Deegan(2007), *New Dimensions of Political Cleavage in* Russell J. Dalton and Hans Dieter Klingemann (eds)*The Oxford Handbook of Political Behavior*, Oxford University Press.
425. Westwood, A.F (1995), *Political of Distrust in Iran*, Annals of the American Academy of Political and Social Science.
43. Kazemi, Farhad (1980), *Poverty and Revolution in Iran*, New York University Press.
44. Bashiriyeh, Hossein (1984), *The State and Revolution in Iran 1962-1982*, London & Canberra. Croum Helm.
45. Hoveyda, Fereydon (1979), *The Fall of the Shah*, New York, Wyngham.
46. Manza, Jeff and Brooks, Clem (1999), *Social Cleavages and Political Change, Voter Alignments and U.S. Party Coalitions*, Oxford: Oxford University Press.
47. Vaziri, Mostafa (1993), *Iran As Imagined Nation*, The Construction of National Identity, New York